



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
www.roshdmag.ir

ISSN:1606-9234

دوره بیست و پنجم • شماره بی دربی • ۲۰۰ مهر ۱۳۹۷ • ۳۲ صفحه • ۱۲۰۰۰ ریال

کودک رشد

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ویژه آمادگی و پایه اول دبستان

تو هم بیا همراهِ ما



به نام خدای مهربان

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۱

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و پنجم • مهر ۱۳۹۷
شماره‌ی پی در پی ۲۰۰

مدیر مسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):

علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان، مجید راستی،
سیدامیر سادات موسوی، شاهده شفیعی، سید کمال شهابلو،
کاظم طلایی، احمد عربلو، مرجان فولادوند، شکوه قاسم‌نیا،
مهری ماهوتی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری،
بابک نیک‌طلب، محبت‌الله همتی، حبیب یوسف‌زاده

دبیر: مهری ماهوتی

دستیار دبیر: مریم سعیدخواه

طراح گرافیک: روشنک فتحی

ویراستار: شراره وظیفه شناس

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی،

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها

و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

پیام‌نگار: www.roshdmag.ir، وبگاه: www.roshdmag.ir

شمارگان: ۷۱۵۰۰۰ - چاپ و توزیع: شرکت اُفت

من گوزن زرد ایرانی هستم.

در دشت ناز، نزدیک شهر ساری زندگی

می‌کنم. رنگ من در هر فصل کمی

عوض می‌شود.



- ۱..... گفتم، گُفت • زنگِ تفریح
- ۲..... این چند روز
- ۳..... قصه‌ی کوچولو • دانه و نیم‌دانه
- ۴..... نشانه • خدایا، لطفاً
- ۵..... قصه‌ی گل‌گلی • تصادف
- ۶..... زمینِ ما • بطریِ پلاستیکی
- ۸..... شعرهای خوش‌مزه
- ۱۰..... قصه • تو چه قدر خوبی!
- ۱۲..... قصه‌های دیدنی • لاک‌پشتک
- ۱۳..... خندونک • خرگوش گلک
- ۱۴..... نمایش • باران، نباران!
- ۱۶..... پیرس و بدان • شمع، گل، پروانه
- ۱۸..... شعرهای خوش‌مزه
- ۱۹..... چی بهتره؟ • غذای خوش‌مزه
- ۲۰..... بازی، ورزش، شادی • گربه بدو، موش را بگیر
- ۲۲..... بین و بساز • قلم‌موهای آدمکی
- ۲۳..... کتاب‌های قشنگ برای کتابخانه‌ی خودت
- ۲۴..... مثل تو • خرگوشک اومد هویج بخوره
- ۲۶..... چه خبر؟ • غنچه‌های قهرمان
- ۲۸..... بازی و سرگرمی
- ۳۰..... از طرفِ شما • سرزمین نقاشی
- ۳۲..... یک کار تازه • نقاشی‌های چَرخونکی



تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

تصویرگر سر کلیشه‌ها: سلمان طاهری

روی جلد: میثم موسوی

طراحی عنوان: سعید سلیمی



زنگِ تفریح

سلام

وقتی قدّ تو بودم...

یک روز به مدادم گفتم: «من از بعضی چیزها می ترسم، مثلاً از رعد و برق. از کامیون هم می ترسم؛ ولی از مدرسه نمی ترسم. مدرسه که ترس ندارد. به جایش یک عالمه چیز خوب دارد. مدرسه، معلّم دارد. زنگِ تفریح دارد. وقتِ خوردنِ خوراکی های خوش مزه دارد. توی مدرسه هر کس می تواند پنج تا، ده تا، بیست تا دوست پیدا کند.»

مداد به من چی گفت؟

گفت: «چه خوب! یک عالمه دوست!»

بعد توی کیفم پَرید و با من به مدرسه آمد.

مهری ماهوتی



• تصویرگر: سعیده کشاورز

این چند روز



تصویرگر: مهدیه قاسمی



۷ مهر - روز آتش نشان
آتش نشان یک قهرمان است.



۲۳ مهر - روز عصای سفید

من دست دوستم را می گیرم. او دسته ی عصایش را می گیرد. دوتایی با هم به کلاس می رویم.



۱۶ مهر - روز کودک

کودکان، فرشته های روی زمین هستند



۲۶ مهر - روز ورزش

مورچه ی وزنه بردار دانه ی گندم می برد به انبار

مبارک مبارک!

این  برای همه ی کلاس اولی ها



دانه و نیم دانه

یکی بود، یکی نبود. یک دانه بود و یک نیم دانه.

دو تا مورچه می‌رفتند به لانه. چشمشان افتاد به دانه و نیم دانه.

اولی گفت: «دانه مال من!»

دومی گفت: «نه خیر، مال من!»

اولی گفت: «اول من دیدم. مال خودم است.»

دومی گفت: «من گرسنه‌ام، یک دانه می‌خواهم. نیم دانه کم است.»

یکی این گفت و یکی آن گفت تا دعوایشان شد. هر کدام یک طرف دانه

را گرفتند و کشیدند. یک مرتبه دانه از وسط نصف شد. هر کدام از

مورچه‌ها پرت شدند یک طرف. حالا دو تا مورچه بودند با سه تا نیم دانه.

مورچه‌ها به هم نگاه کردند و گفتند: «دیدی چه طور شد؟ شد سه تا نیم دانه.»

آن وقت نیم‌دانه‌ها را برداشتند و رفتند به لانه.





خدایا، لطفاً...

● شکوه قاسم‌نیا

● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

سیب روی بلندترین شاخه‌ی درخت بود.
بچه‌ای که زیر درخت ایستاده بود، گفت: «خدایا، لطفاً آن
سیب را برایم از شاخه بینداز!»
منتظر شد؛ اما سیب از شاخه نیفتاد.
بچه نگاهی به آسمان کرد و گفت: «چرا به حرفم گوش
ندادی؟» و قهر کرد و رفت.
همان موقع کرم کوچکی که توی سیب بود، گفت: «خدا جان،
ممنون که دعایم را قبول کردی و سیب را روی شاخه
نگه داشتی!»



تصادف • هاجر زمانی

امروز صبح توی خیابان، ماشینِ بابا با یک آقا تصادف کرد. آن‌ها عصبانی شدند. آن آقا حرف بدی به بابا زد. صورتِ بابا از ناراحتی قرمز شد. بابا به من نگاه کرد. من سرم را انداختم پایین و به دست‌هایم نگاه کردم، یعنی من آن حرفِ زشت را نشنیده‌ام.

یک کم بعد آقای پلیس آمد. آن‌ها با هم آشتی کردند.

خدای مهربان، کاش آن آقا هم خیال کند همیشه بچه‌هایش کنارش هستند! آن وقت دیگر حرف بد نمی‌زند.

با مردم نیکو سخن بگویید.

سوره‌ی بقره، آیه ۸۳





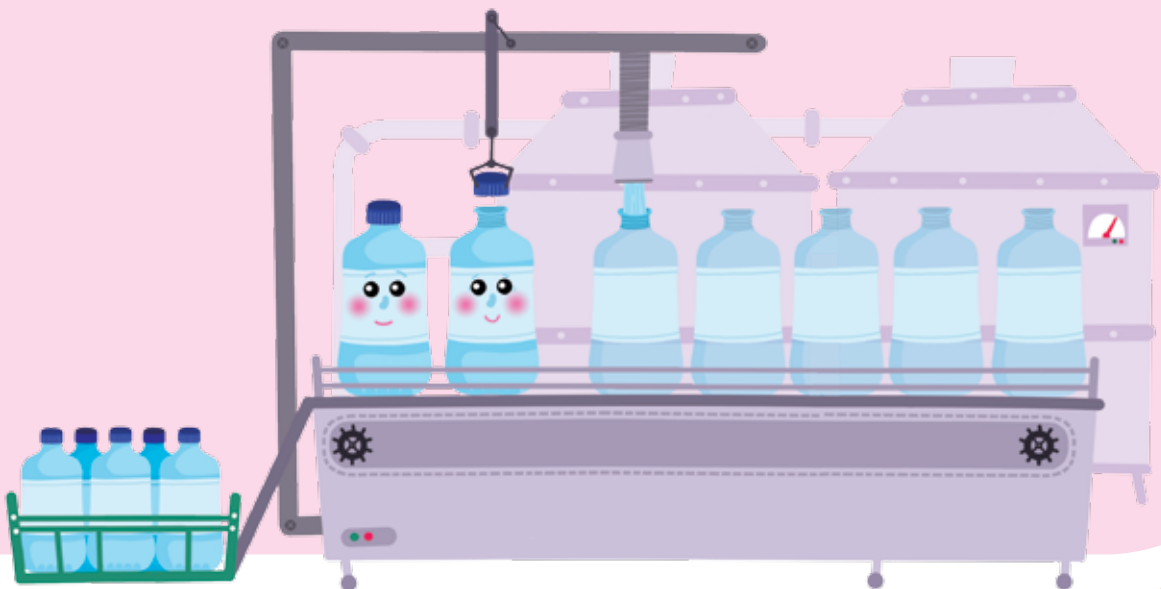
بُطری پلاستیکی

● مصطفی رحماندوست ● تصویرگر: نسیم بهاری

وقتی از کارخانه بیرون آمد،
یک بُطری پلاستیکی خوشگل
شده بود. با بُطری های پلاستیکی
دیگر سوار کامیون شد.



کامیون یک راست به جایی رفت که توی بُطری ها آب معدنی می ریختند. او هم توی
صف ایستاد تا پُر از آب شود. خیلی خوش حال بود که بطری آب شده است.





با خودش گفت: «خدا را شکر! حالا یک بطری آب شدم. می‌توانم کودک تشنه‌ای را سیراب کنم.»
دو روز بعد، بطری آب را یک بچه خرید و آبش را خورد.
بطری خوش حال بود که به آن بچه‌ی تشنه، آب رسانده است.

بعد از این که آبِ بطری تمام شد، ناگهان پرت شد توی سطل زباله‌ها. بطری با خودش گفت: «وای ... خدایا! این چه بلایی بود که سر من آمد؟ ای کاش من را به جایی ببرند که زباله‌ها را از هم جدا می‌کنند تا دوباره یک چیز به دردبخور بشوم!»



بطری در همین فکر بود که یک نفر او را از سطل زباله بیرون آورد و توی کیسه‌اش انداخت.
بطری پلاستیکی می‌رفت که به آرزویش برسد.





نقاشی

● معصومه مرادی

یه دونه و دو دونه
دو آهو و یه بُلبُل
دو سروِ سبزِ کوچک
دو ماهی و دو تا گُل

بازم کشیده مامان
نقاشی خیالی
با پشم و پنبه و نخ
روی زمینِ قالی

● تصویرگر: سحر حفقو



قناری

● سالومه شریفی

قناری مون مریض شده
باید چی کار کنم، خدا؟
کاشکی می شد یواشکی
به او بدَم کمی دوا!

صداش چه خنده دار شده!
چی کار کنم با این صدا؟
فکر می کنم باید بشه
معلّم جیر جیر کا



چتر

● سمیه توری

چترِ قشنگم الآن
توی کمد نشسته
دُکمه‌ی بازی گوشش
دستای اونو بسته

خدا جونم کمک کن
بارونِ جرِ جرِ بیاد
تا چترِ خوشگلِ من
از تو کُمد در بیاد

خطِ سیاه

● میترا یگانه

صُبحه و باز کلاغا
به هم‌دیگه رسیدن
تو آسمونِ آبی
خطِ سیاه کشیدن

خط خطیِ کلاغا
تو آسمونِ قشنگه
نقاشی شون چه خوبه!
اما فقط یه رنگه





توجه قدر خوبی!

● محمدرضا شمس ● تصویرگر: علی خدایی

مورچه کوچولو چک و چک اشک می ریخت و بدو بدو می رفت. کفشدوزک او را دید. پرسید: «چی شده؟ چرا گریه می کنی؟»

مورچه کوچولو گفت: «خواب مانده‌ام. مدرسه‌ام دیر شده. الان زنگمان می خورد.»
کفشدوزک گفت: «غصه نخور. بشین پشت من تا زود زود برسانمت به مدرسه.»
مورچه کوچولو نشست پشت کفشدوزک. کفشدوزک به هوا پرید و زود زود زود به مدرسه‌ی مورچه‌ها رسید.

مورچه کوچولو پایین پرید. اشک‌هایش را پاک کرد و بدو بدو توی کلاس رفت.
مدرسه که تعطیل شد، مورچه کوچولو یواشکی چیزی را گذاشت توی کوله‌اش. بعد بدو بدو خودش را به لانه‌ی کفشدوزک رساند. لانه‌ی کفشدوزک روی گل سرخ بود.
مورچه کوچولو از توی کوله‌اش، آن چیز را بیرون آورد. آن را روی برگ گل سرخ گذاشت. بدو بدو از آن جا دور شد.





کفشدوزک از راه رسید. آن چیز را دید. باز کرد و خندید.
مورچه کوچولو شکل او را کشیده بود و زیرش نوشته بود:

ممنون، تو چه قدر خوبی!





لاک پشتک

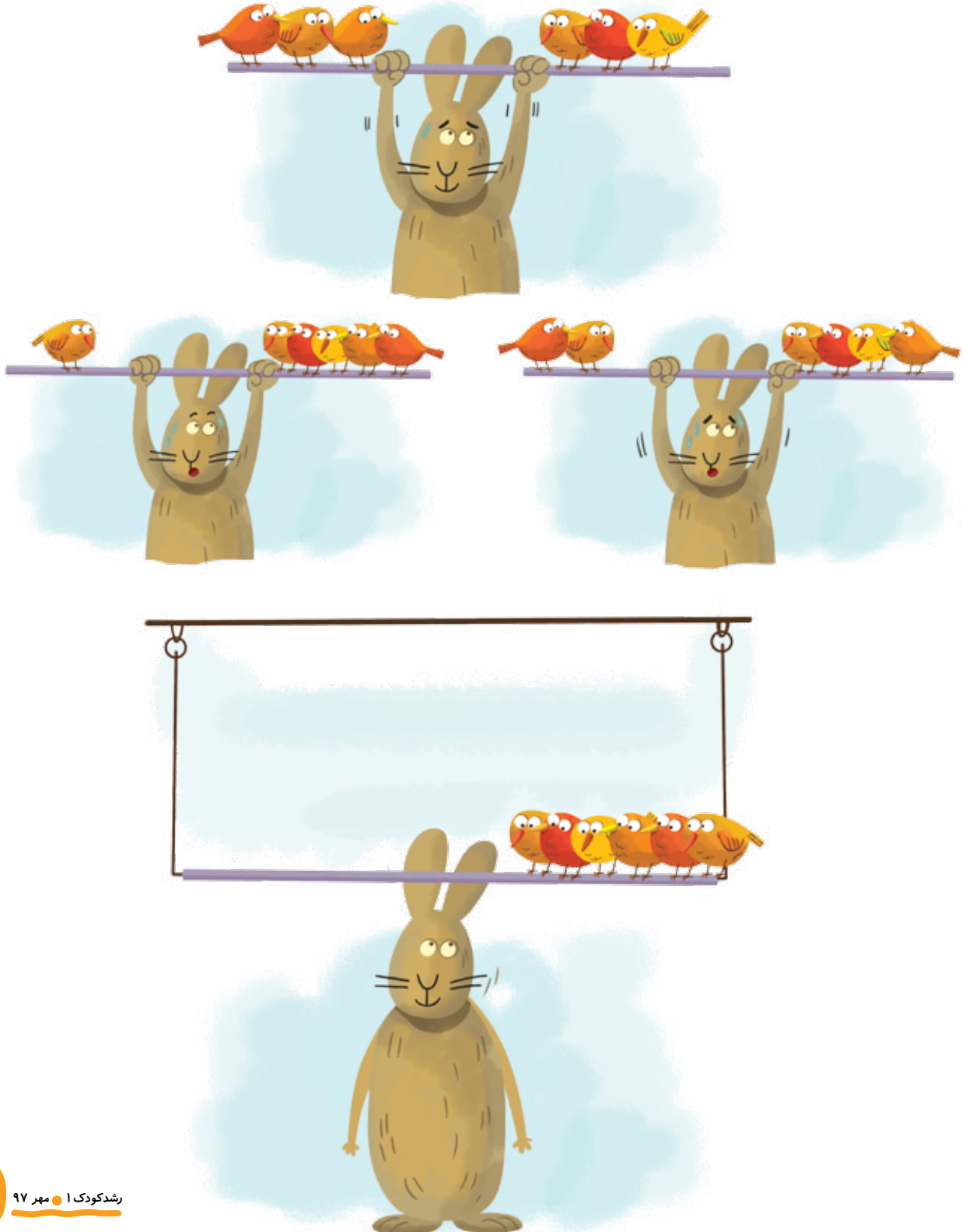
● نویسنده: ارغوان غلامی
● تصویرگر: نعیم تدین



خرگوش کتک



● نویسنده: حبیب یوسفزاده
● تصویرگر: فاطمه محمدعلی پور





باران، نیاران!

نقش‌ها: باران - مامان اُردک - جوجه اُردک اوّلی - جوجه اُردک دوّمی
باران چند نوار کاغذی یا پارچه‌ای را در دست دارد و تکان تکان می‌دهد؛
یعنی باران می‌بارد.

مامان اُردک (می‌آید): کواک! کواک! وای... چه بارانی می‌بارد!
جوجه اُردک اوّلی (می‌آید): کواک! کواک! مامانی! دارم
خیس می‌شوم.

مامان اُردک: کواک، کواک! بیا زیرِ بالم تا خیس
نشوی.

مامان اُردک، یک بالَش را بالا می‌گیرد و جوجه اُردک
زیر بالَش می‌رود.

جوجه اُردک دوّمی (می‌آید): کوآ، کوآ! مامانی،
خیس شدم.

مامان اُردک: کواک، کواک! بیا زیرِ بالم تا
خیس نشوی.



مامان اُردک بالِ دیگرش را بالا می‌برد و جوجه اُردک زیرِ آن می‌رود.
جوجه اُردک‌ها: باران، نباران! باران، نباران!
باران تکان تکان می‌خورد و کم‌کم می‌رود.
مامان اُردک: کواک، کواک! نگاه کنید، باران بند آمده. حالا چه کار کنیم؟
جوجه اُردک‌ها: بازی کنیم.
مامان اُردک: چه بازی‌ای؟
جوجه اُردک‌ها: آب‌بازی. کواک، کواک! کوک، کوک! کوآ، کوآ!
آب‌بازی!
جوجه اُردک‌ها با سر و صدا دنبال هم می‌دوند. مامان اُردک هم
پشتِ سرِ آن‌ها می‌رود.





شمع، گُل، پروانه...

● محمد هادی نیکخواه آزاد

● تصویرگر: گلنار ثروتیان

یک چیز تازه

وقتی با بچه‌ها طناب بازی می‌کردم، اتفاق جالبی افتاد.
دیدم وقتی طناب را بالا و پایین می‌کنم، موج درست می‌شود.



موج می‌سازم

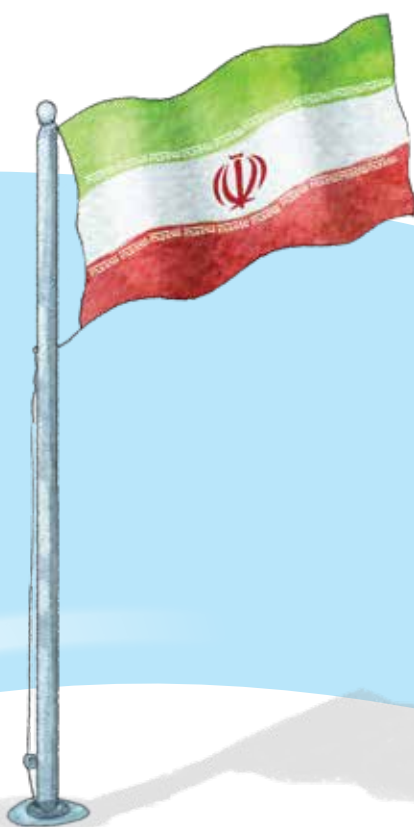
یک سنگ را توی آب انداختم.
آب، موج دار شد.





موج فنری

باید می فهمیدم با چه چیزهای دیگری می توانم موج درست کنم.
با فنر هم می شود موج درست کرد.



می خواهم بدانم

کجاها موج دیده‌ای؟



خودش کو؟

● مریم هاشم‌پور

باد اومده با هوهو
صِدّاش می‌آد، خودش کو؟

راه می‌ره پشتِ پَرده
ببین فوتش چه سَرده!

می‌چرخه و می‌خنده
پنجره رو می‌بنده

● تصویرگر: مرضیه قوام‌زاده

با من خوبه

● ایرج قنبری

خدا به ما داد
یه ماهِ کوچک
یه بچه‌ی خوب
مثلِ عروسک

هرچی که دارم
براش می‌آرم
عروسکامو
پیشش می‌ذارم

همیشه با من
خوبه داداشم
اومده تا من
تنها نباشم





غذای خوش مزه

● مهشید اژده فر ● تصویرگر: مرتضی رخصت پناه

مامان آژی گفت: «بچه‌ها، غذا آماده است.»
 فی فی و آژی کوچولو دست‌هایشان را شستند. رفتند سر سفره. آژی کوچولو با دیدن غذا
 شروع کرد به گریه کردن و گفت: «من این غذا را دوست ندارم.»
 فی فی شروع کرد به خوردن غذا و گفت: «چرا نمی‌خوری؟ این که خیلی خوش مزه است.
 می‌دانی اگر غذا نخوری، بزرگ نمی‌شوی؟»
 آژی یواشکی یک قاشق از غذا را خورد. وای... چه خوش مزه بود!
 آژی همه‌ی غذای توی بشقابش را خورد. بعد پیش مامانش رفت. از او تشکر کرد و
 قول داد دیگر هیچ‌وقت نیک نزند؛ چون مامانش بهترین و خوش مزه‌ترین غذای دنیا را
 برایش درست می‌کرد.





گره بدو، موش را بگیر

● سیروان حسینی ● عکاس: فرهاد سلیمانی

در این بازی بازیکن‌ها دستِ هم را می‌گیرند و یک دایره درست می‌کنند. یک نفر موش می‌شود و وسط دایره می‌ایستد. یک نفر هم گره می‌شود و بیرون دایره می‌ایستد.



با صدای سوتِ مربّی، بازی شروع می‌شود. گربه باید توی دایره برود و موش را بگیرد. موش باید از دست گربه فرار کند. بچه‌ها پاها را به هم می‌چسبانند. دست‌ها را بالا و پایین می‌برند. این طوری به موش کمک می‌کنند تا فرار کند و راه گربه را می‌بندند.



مربّی از شروع بازی تایست می‌شمارد؛ اگر در این مدّت گربه توانست موش را بگیرد یک امتیاز می‌گیرد. اگر نتوانست این کار را بکند، جای موش و گربه عوض می‌شود.



پین و بساز

قلم موهای آدمکی

● سمانه قاسمی ● عکاس: اعظم لاریجانی



لطفاً قلم موهای کهنه‌ات را دور نینداز. می‌توانی با آن‌ها آدمک‌های جورواجور درست کنی. اول این وسایل را آماده کن: یک قلم مو (از چوب بستنی، مداد یا هر چوب نازک دیگری هم می‌توانی استفاده کنی). چسب و مقوّا، کمی روبان یا کاموا.



اول یک دایره ببر. رویش یک صورت بامزه نقاشی کن. نقاشی را بالای قلم مویت بچسبان. حالا با روبان یا کاموای رنگی موهای آدمک را ببند و یک گرهی خوشگل بزن.

به به... چه آدمک‌هایی!



کتاب‌های قشنگ برای کتابخانه‌ی خودت



بهترین جای دنیا

نویسنده: فروزنده خداجو
تصویرگر: حدیثه قربان
ناشر: پیدایش
تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۰۲۷۰



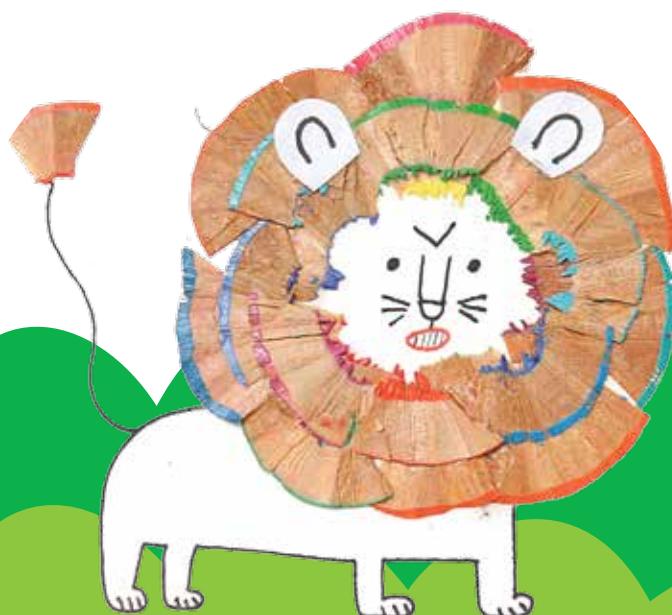
**تق و تق و تق و تق رو چوبه
نجاره میخ می کوبه**

نویسنده: زهرا موسوی
تصویرگر: حدیثه قربان
ناشر: افق
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۳۳۶۷

نقاشی با خُرده تراش‌ها



به چیزهایی مثل خُرده‌های مداد تراش خوب
نگاه کن. می‌توانی نقاشی‌هایت را با این
خُرده‌تراش‌ها قشنگ‌تر کنی.



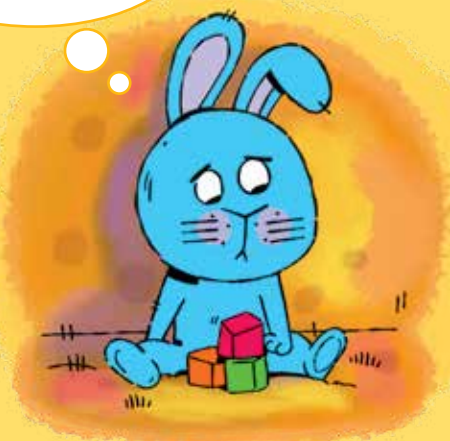


خرگوشک اومد بخوره...

خرگوشک کلاس اول است. امروز می خواهد برای اولین بار به مدرسه برود.
اما... تا می خواهد هویج صبحانه اش را گاز بزند،
احساس می کند حالش اصلاً خوب نیست.
دلش درد می کند. انگار می خواهد گریه کند.
حتی قلبش هم تند تند می زند، اما چرا؟
درست فهمیدی! خرگوشک نگران است.
تو فکر می کنی خرگوشک با خودش چه می گوید؟



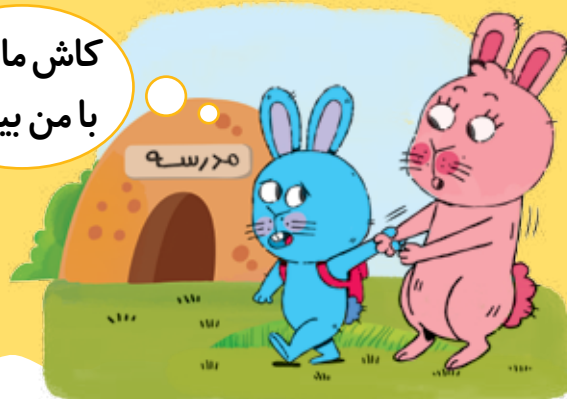
دوست دارم توی خانه
بمانم و بازی کنم.



مسخره ام می کنند
و تنها می مانم.



کاش مامانم
با من بیاید!



تو هم گاهى نگران مى شوى؟ به خرگوشك بگو كه چه كار مى كنى تا نگرانى ات كم تر شود. حالا خرگوشك هم مثل تو...

ورزش مى كند.



يادِ معلّم مهربانش مى افتد كه به او كمك مى كند.



فكر مى كند مى تواند با بقيّه دوست شود و بازى كند.



چند نفس عميق هم مى كشد.

حالا خرگوشك فكر مى كند در مدرسه هم

مثل خانه خوش مى گذرد.

با خوش حالى هويچ خوش مزه اش را مى خورد.

آماده مى شود كه به مدرسه برود.





غنچه‌های قهرمان

● سعید بابایی ● عکاس: حسین شعاعی

دوست داری تو هم یک قهرمان باشی؟
دلت می‌خواهد به دیگران کمک کنی؟



گاهی زلزله، آتش‌سوزی، یا
خطر دیگری پیش می‌آید.
آن وقت کسانی که عضو هلال احمر
هستند برای نجات جان مردم و
کمک به دیگران تلاش می‌کنند.





این بچه‌ها عضو گروه غنچه‌های
هلال احمر هستند.
تو هم می‌توانی به هلال احمر شهر یا
روستای خودت بروی و
عضو غنچه‌های هلال احمر بشوی.



آنها به تو یاد می‌دهند که برای نجات جان دیگران
چه کار کنی.

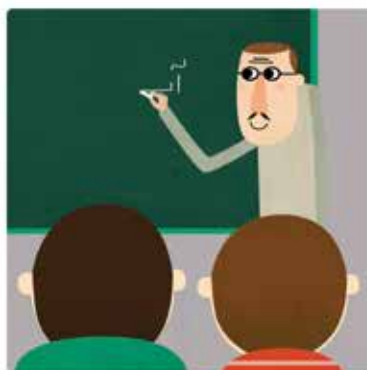




● لاله ضیایی ● تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

نقاشی با من، قصه با تو

به تصویرهای زیر نگاه کن! می‌توانی بگویی اولی کدام است؟ دومی کدام؟ و بعدش تا آخر؟ داستان را بگو.

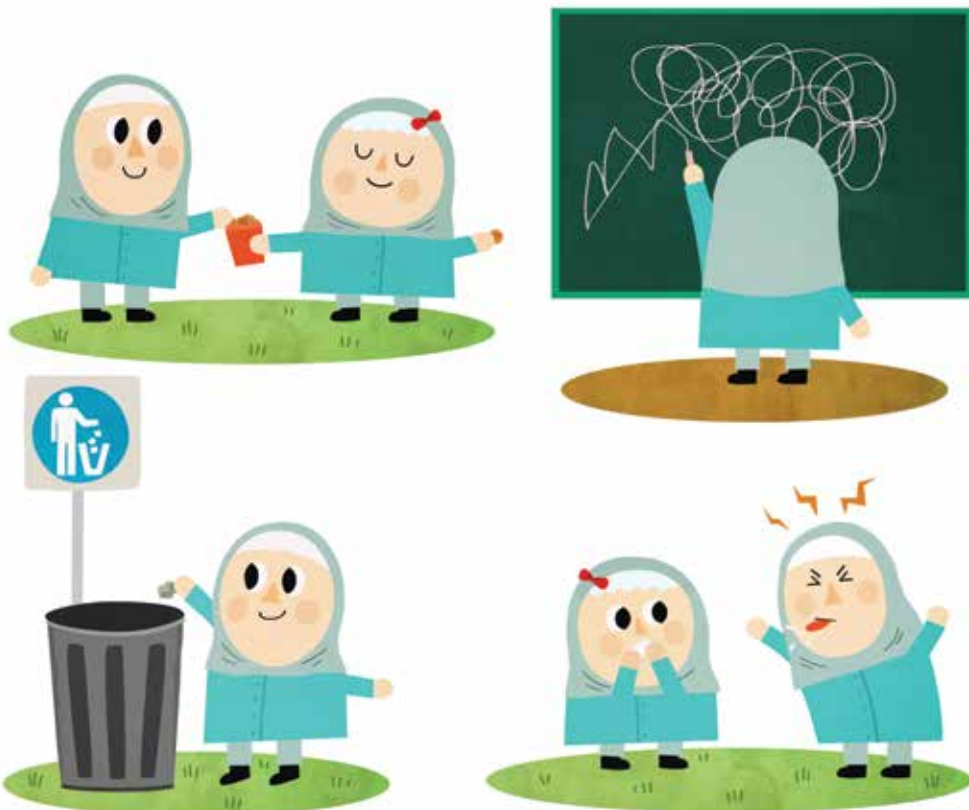


کدام رنگ؟ ای وای الان ماژیک‌های کلاس خشک می‌شوند! هر ماژیک را با خط به درِ خودش وصل کن.



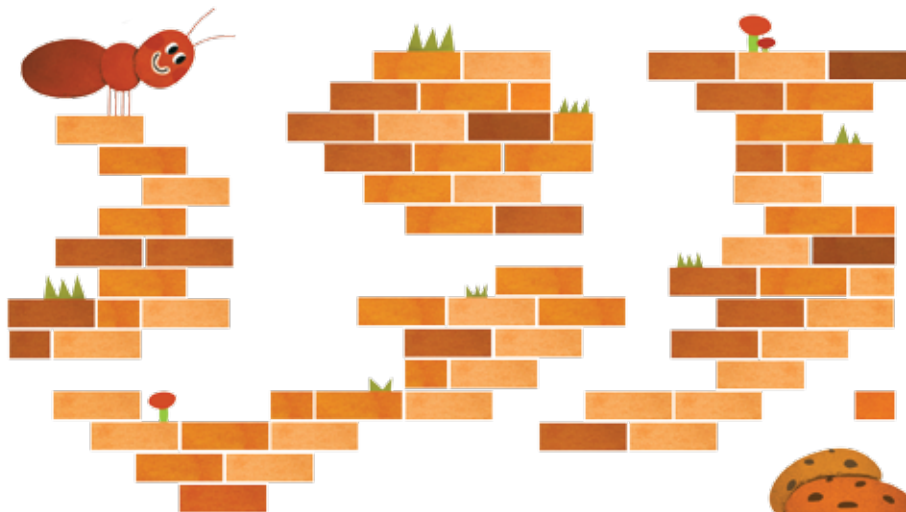
فکر کن، انتصاب کن

کدام کار خوب خط بکش.



مورچه و کلوچه

مورچه را به کلوچه برسان.



سرزمین نقاشی



● رویا صادقی

به سرزمین نقاشی خوش آمدی!



هستی ابوظالبیان از اصفهان



نازنین زهرا کلیج از چمستان

این جا همه چیز رنگارنگ است، حتی خطها. جایی را بی رنگ نمی بینی. فرقی نمی کند مداد رنگی داشته باشی یا ماژیک یا آبرنگ یا مداد شمعی. با هر کدام از این ها می توانی وارد سرزمین نقاشی شوی.



سنایش آقازاده از تهران



در این سرزمین می‌توانی از رنگ‌هایی که دوست داری، استفاده کنی، حتی اگر به نظر بقیه عجیب باشد.

ستایش خدیج از اصفهان



کوثر اوجی از شیراز



می‌توانی رنگ‌ها را روی هم بکشی تا رنگ‌های جدید ساخته شود.



مهدیه داود آبادی از اراک

دوست من، با هر کدام از موضوع‌های زیر که دوست داشتی، نقاشی بکش. نقاشی‌ات را به نشانی مجله بفرست:

- ۱- پرواز بادکنک‌ها
- ۲- درختان میوه
- ۳- ماهی‌های رنگارنگ در حوض آب.



نقاشی‌های پرنفونگی

● صادق جلایی‌فر
● عکاس: فرهاد سلیمانی



چه‌طور می‌توانی این ماهی را به تَنگ آب برسانی؟

۲- روی یکی از گردی‌ها شکل یک ماهی را
بِکش. روی گردی دیگر، شکل یک تَنگ آب
را بکش.



۱- دوتا گردی روی مقوّا بکش.
آنها را ببر.



۳- گردی‌ها را دو طرف یک نی بچسبان.



۴- حالانی را توی دستت بچرخان.

ایران من، جان من

بچه‌های استان فارس



گامبی و دامبی

● طرح و اجرا: سلمان طاهری

